

مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی

فدایی خلق بیژن جزنی



برگی از تاریخ

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

شهریور ۱۳۸۱

**مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی به مثابه یک ایدئولوژی
و به مثابه استراتژی و تاکتیک چیست و چه نقش و اثری در جنبش
انقلابی معاصر دارد ؟**

مقدمه :

در دوران پیش از تاریخ ، انسان برای توجیه طبیعت و در راه غلبه بر آن ، اولین اعتقادات دینی اش را بوجود آورد. انسان پیش از تاریخ در مقابل طبیعت ، ضعیف و نادان بود و این ضعف و نادانی او را وادار به پرستش موهومات و عناصر طبیعت کرد. ادیان معاصر در جهان امروز به دنبال یک سیر تکاملی به ظهور رسیده اند. «توتمیزم» ، «فیشیسم» و اشکال تکامل یافته پرستش ارباب انواع ، زمینه های تاریخی و طبیعی ادیان یکتاپرستی به شمار می روند.

ادیان یکتاپرستی که مقارن عصر آهن و به دنبال پرستش ارباب انواع خدایان قومی و قبیله ای به ظهور رسیده اند وارث موهومات و خرافات و اعتقادات اشکال قبل از خود بودند و نه تنها بار ضعف و عجز انسان معاصر خود را از شناخت طبیعت به دوش می کشیدند بل که وزنه سنگینی از جهل و هراس انسان اعصار ابتدایی را نیز یدک می کشیدند. مقارن ظهور تمایلات یکتاپرستی ، نحوه ی تلقی فلسفی طبیعت نیز آشکار شد. مقارن «بوداییزم» ، هرمزپرستی و برداشت های انواع ، به ظهور رسیدند.

یکتاپرستی که در دوره بردگی ظاهر شده بود ، در دوره فئودالیزم تکامل یافت. مسیحیت و سپس اسلام ، طی قرون وسطی مهم ترین بخش های تمدن اروپا و آسیای غربی را فرا گرفته و به جز چین و هند و تعدادی ملل پیرامون این دو جامعه بزرگ ، بقیه مسیحیت و اسلام را پذیرفتند. در قرون وسطی ، مسیحیت و اسلام از تکامل متافیزیکی فلسفه بهره جسته و در تبیین و توجیه اصول و فروع خود از آن مدد گرفتند و از این طریق علم کلام بوجود آمد که عبارت بود از به کارگرفتن فلسفه در خدمت دین. ابتدا در جوامع مسیحی غربی ، ارسطو مسیحی شد و منطق متافیزیک او به خدمت کلیسا درآمد و سپس ارسطو مسلمان شد و قرن ها متافیزیک التقاطی یونان و مشرق در انحصار محافل دین اسلام قرار گرفت.

بدین ترتیب دین و بخصوص شکل یکتاپرستی آن به صورت ایدئولوژی جامعه های فئودالی درآمد. حکومت های فئودالی با اتکا به این ایدئولوژی به وجود می آید و خلق ها را زیر لوای ادیان و مذاهب ، زیر حکم رانی خود قرار می دهد. در این دوره دین و مذهب نقش اساسی در سازمان دهی سیاسی جهان داشت. برای توده ها این اهمیت داشت که حکام شان با آن ها از یک دین و مذهب باشند. حدود و مرزهای خلق ها را اغلب دین و مذهب تعیین می کرد (جنگ ها و تاراج و کشتارها اغلب عناوین جهاد مذهبی داشتند). دستگاه روحانی در حکومت ها نفوذ عظیمی داشت و گاه مستقیماً حاکمیت سیاسی اعمال می کرد. چنان که

حکومت پاپ ها چنین خصیصه ای داشت و حکام اموی و عباسی و سپس عثمانی ، خود را خلیفه اسلام و مهم ترین شخصیت روحانی جامعه به شمار می آوردند.

در اروپا تا پایان حیات فتودالیزم ، دستگاه مذهبی در حکومت نفوذ داشت و فرمان فرمایان « آخرت » بر دنیا حکومت می کردند و یا در حکومت قویا دخالت می نمودند. تکامل جامعه های اروپایی و ظهور بورژوازی و رشد آن از ابتدا باعث جدایی فلسفه از دین شد و سرانجام به شعار جدایی دستگاه مذهبی از دولت انجامید و با پیروزی این انقلاب ها ، تضاد میان کلیسا و انقلاب به همزیستی آن دو منجر شد و بورژوازی دین و مذهب را در اختیار خود گرفت. در شرق ، ورود استعمار ، سیر تکاملی این جامعه را مختل ساخت و با سد کردن راه رشد بورژوازی صنعتی و انقلابی مانع پیروزی جنبش های بورژوادموکراتیک شد و با ادامه نظام فتودالی ادامه رابطه قرون وسطایی دین و دولت میسر گشت. مع ذلک محافل روحانی در شرق بنا بر عوامل زیر با استعمار تضادهایی پیدا کردند:

۱- در برخی موارد تضادهای حکومت های فتودالی در آغاز ورود استعمار موجب برخوردهایی بین دستگاه روحانی با استعمار شد.

۲- مصالح قشری و کاستی روحانیون ، آن ها را به مقابله با فرهنگ استعمار و دین او برانگیخت.

۳- وابستگی جناح هایی از کاست روحانی با بورژوازی بومی که اساسا به صورت بازرگانی رشد کرده بود و با استعمار و پایگاه اجتماعی آن فتودالیزم در مبارزه بود ، این جناح ها را به مبارزه با استعمار و حکومت تحت نفوذ آن کشاند.

مع ذلک نباید فراموش کرد که کاست روحانی ، بخصوص قشرهای مرفه تر و بالاتر آن اغلب نه علیه استعمار بل که در کنار فتودالیزم و در کنار استعمار مبارزه می کردند. بررسی تاریخ اجتماعی خلق ها به ما نشان می دهد که چگونه دستگاه روحانی در طول دوره فتودالیزم به عنوان یک رکن اساسی حاکمیت عمل کرده و در جریان ورود استعمار و رشد آن تمایلات دوگانه و نقش دوگانه ی خود را آشکار ساخته است.

تمایلات دوگانه این کاست عبارت است از تمایل به دفاع از دین بومی در مقابل مسیحیت و تمایل به همکاری ارتجاعی با فتودالیزم که پس از ورود استعمار همکار و متحد آن می شود و نقش دوگانه این جناح در مقابل استعمار و یک جناح عملا در کنار آن قرار گرفته است. تمایلات ضد استعماری محافل و جناح های روحانی موجب شده است که در طول تاریخ هشتادساله ی اخیر که مبارزه ضد استعماری ظاهر شده است این کاست قدیمی نقشی در رهبری این مبارزات داشته باشد. این نقش بسته به میزان نفوذ محافل مترقی تر جامعه در جنبش و به نسبت احساس خطری که روحانیت از رشد جریان انقلابی کرده شدت و ضعف داشته است. همان طوری که قبلا یادآوری شد ادیان و مذاهب ، ایدئولوژی فتودالیزم بوده اند و بورژوازی در مبارزه با فتودالیزم ایدئولوژی ناسیونالیسم را به میدان آورده است.

خلق ها در عصر سرمایه داری نه بر مبنای ادیان و مذاهب بل که بر اساس تمایلات و اعتقادات ناسیونالیستی تحت حاکمیت بورژوازی قرار گرفته اند. پدیده های راسیسم ، شونیسم و فاشیسم اشکال حاد و تکامل یافته ناسیونالیسم بورژوازی اند.

مع ذلک همان طور که یاد شد بورژوازی از مذهب و کلیسا در تحکیم موضع حاکمیت خود و در به سلطه کشاندن خلق های عقب مانده ی جهان بهره جست. در جامعه ی ما ، در جریان مبارزه ی ضد استعماری ، ناسیونالیسم بورژوائی ایدئولوژی بورژوازی ملی شد و مذهب نیز به مثابه عامل کمکی مورد استفاده قرار گرفت. به این ترتیب جنبش ضد استعماری تحت رهبری بورژوازی ملی دارای دو شکل ایدئولوژیک گشت. ناسیونالیسم و مذهب. بورژوازی کمپرادور و فتودالیزم نیز متقابلا از دو عامل ایدئولوژیک در جبهه ی مخالف استفاده می کردند. از ناسیونالیسم مآبی یا ناسیونالیسم قلابی (مثل تمایلات رضاخانی و محمدرضاخانی) و مذهب. با این تفاوت که در این جبهه ، مذهب نقش اساسی تر و اصیل تری داشت و مذهب که پیوستگی عمیقی با فتودالیزم داشت حربه ی اصلی نظام فتودال کمپرادوری در مقابله با جنبش ترقی خواهانه بود و اینک با تحلیل رفتن فتودالیزم به تدریج بورژوازی وابسته که حاکمیت یافته است راه همزیستی با دستگاه مذهبی را می پیماید. در حال حاضر آثار بقایای کشمکش بورژوازی وابسته با فتودالیزم

باعث شده که خصومت کاست روحانی با دستگاه حاکمه محو نگردد و نه فقط جناح های اقلیت کاست روحانی (مانند خمینی و پیروانش) که علاوه بر منابع و مصالح قشری از انگیزه های ضد استعماری نیز برخوردارند در مقابل دستگاه حاکمه قرار گرفته اند بل که در جناح اکثریت نیز نارضائی ناشی از پایداری ساختن حقوق و امتیازات اجتماعی و اقتصادی کاست روحانی به نحو ضعیف ادامه یافته است. تلفیق ناسیونالیسم بورژوائی با مذهب در مبارزات گذشته سابقه روشنی داشته است. طی مبارزات سی سال اخیر این پدیده ها بارها ظاهر شد. جبهه ملی در سالهای ۳۲-۲۹ این دو عامل ایدئولوژیک را توأماً به کار می برد. نقش آیت الله کاشانی در جنبش ملی شدن نفت نمونه این نحوه عمل است. در جبهه ملی دوم جناح نهضت آزادی و حزب مردم ایران معتقد به سوسیالیسم اسلامی بود و نهضت آزادی جناحی داشت که همین سوسیالیسم و اسلام را تبلیغ می کرد. لکن اساساً نهضت آزادی تلفیقی از ناسیونالیسم و اسلام را به کار می گرفت. ضمناً کلیه ی احزاب و محافل جبهه ملی از رنگ مذهبی استفاده می کردند. تلفیق سوسیالیسم و دین، در جهان ما امر تازه ای نیست. چندین ده سال پیش با میدان گرفتن تمایلات سوسیالیستی در جامعه های صنعتی، سوسیالیسم مسیحی ظاهر شد. در سال های اخیر نیز جریان های سوسیالیستی دولتی در کشورهای عربی، رنگ و تمایل مذهبی داشته اند. تلفیق این دو عامل ایدئولوژیک تاکنون بدین نحو بوده است که هدف های سوسیالیستی یعنی دموکراسی اقتصادی و سیاسی را با مبانی دین، خواه مسیحیت، خواه اسلام منطبق می ساختند. چنین سوسیالیسمی فاقد مبانی جامعه شناسی و کلیه روش های شناخت علمی بود. یعنی این سوسیالیسم منکر ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیکی بود. مارکسیسم - لنینیسم را نمی پذیرفت و با آن دشمنی می ورزید. تحقق سوسیالیسم را نیز از طریق رفرم توصیه می کرد. تا امروز در هیچ کجای دنیا سوسیالیسم مسیحی یا اسلامی نتوانسته است یک جامعه سوسیالیستی و حتی یک جامعه دموکراسی نوین بوجود آورد.

با این مقدمه به این بحث می پردازم که مذهب و به طور اخص اسلام به مثابه استراتژی و تاکتیک چه نقشی می تواند در جنبش معاصر ما و باز به طور اخص جنبش مسلحانه ایفا کند. این پدیده که محفل یا محافلی اسلام را در کنار مارکسیسم - لنینیسم پذیرند و آن را به مثابه استراتژی و تاکتیک مطرح سازند ما را بر آن می دارد که با دقت و احساس مسئولیت ایدئولوژیک در قبال جنبش انقلابی این پدیده را بشناسیم. و نیروی خود را در این راه با توسل به تاکتیک های انحرافی به هدر ندهیم. قبل از ورود به مطلب، تاکید این تذکر لازم است که تعلیم مبانی ایدئولوژیک در زمینه مورد بحث، داشتن شناخت کامل از جانب فعالین و عناصر مبارز کمونیست به این معنی نیست که مصالح تاکتیکی جنبش را فراموش کرده و در سطح جامعه و توده ها در شرایط حاضر، دست به تبلیغ و مبارزه ایدئولوژیک بر ضد مذهب یون مارکسیست بزنیم. هدف این است که این برداشت ها و تعلیمات ایدئولوژیک اساساً در درون جریان مارکسیسم محدود مانده و در شرایط حاضر موجب درگیری و برخورد سیاسی در درون جنبش مسلحانه نشود.

اسلام چیست ؟

۱- **اسلام در آغاز ظهور آن:** اسلام شریعتی است که محمد پسر عبدالله یکی از افراد طایفه ی قریش از طوایف و قبایل عرب شبه جزیره عربستان طی بیش از بیست سال آن را تنظیم و اعلام کرد. علاوه بر محمد، افراد دیگری که در آغاز به او گرویده بودند در تدوین شریعت نوظهور مشارکت داشته اند. قرآن کتاب اساسی شریعت اسلام، پس از مرگ محمد جمع آوری و تنظیم شده است. ترتیبی که سوره ها و آیه های این کتاب دارد به هیچ وجه بر مبنای تقدم و تاخر زمانی قرار نگرفته است. سوره های قرآن، وعظ ها و خطابه هایی است که بنا بر مقتضیات و موقعیت های مختلف توسط محمد تحریر شده و می توان آن ها را بنا بر محتوی و مقصودی که شارع دین از بیان آن ها داشته تقسیم بندی کرد. به طور کلی محتوای قرآن شامل مطالب زیر است:

الف - قصه ها و روایت های مذهبی ادیان قبل از محمد، بخصوص قصه ها و اساطیری که ایجاد اعتبار و سندیت برای شریعت جدید و شارع آن می کرد.

ب - اعتقادات مذهبی و قومی اعراب در قرآن که موجب آشنایی و تفاهم مردم با شریعت جدید گردیده و پذیرش مذهب جدید را نیز میسر گردانید.

ج - دستورالعمل های مذهبی که عموماً با اندکی تغییر در ادیان قبل وجود داشته است.

د - دستورالعمل های اجتماعی که بخصوص در این قسمت ، محمد ابتکار عمل به خرج داده و با توجه به مقتضیات اجتماعی عصر خود ، دستورهای مرفعی تری اعلام داشته و در نتیجه زمینه های عینی و ذهنی لازم برای گسترش نفوذ شریعت خود را فراهم کرده است.

فقط کسانی می توانند در مقابل قرآن انگشت حیرت به دندان بگیرند که هیچ گونه آشنایی علمی به ادیان و مذاهب و اعتقادات فلسفی انسان قبل از اسلام نداشته باشند و پروسه ی تکامل یافته ی آن را نشناسند. قرآن یعنی معجزه محمد مملو است از اعتقادات بشر ابتدایی ، آثار ادیان « آنیمیزم »- « توتیمیزم »- « فیشیزم » ، در قرآن بسیار مشخص است. به این ترتیب اسلام نه فقط دارای محتوای کاملاً ایده آلیستی فلسفی است بلکه بار سنگینی از تابوها و تشریفات غیرقابل توجیه برای انسان معاصر خود را نیز به دوش می کشد. تشریح و تحلیل محتویات مذهبی قرآن در این مختصر نمی گنجد لکن می توان به نشانه های زیر اشاره کرد:

پرستش حجرالاسود و آب زمزم و سنگسار کردن (رجیم) شیطان ،

تقدیس پاره ای میوه ها و محصولات کشاورزی مثل انجیر و زیتون و خرما ،

تقدیس کوه ها و شهرها و انتخاب نام « الله » که یکی از خدایان عرب بود برای خدای یگانه آسمانی،

هم چنین به رسمیت شناختن تمام انبیا و اساطیر بنی اسرائیل و عیسی و مسیح ،

که تماماً نشان دهنده ترکیبی و تلفیقی بودن شریعت اسلام است. خلاصه کلام این که در قرآن حتی یک مطلب وجود ندارد که با ادیان و عقاید قبل از محمد و یا با ضرورت های زمان و مکان خود او قابل توجیه علمی و تاریخی نباشد. به عبارت دیگر هیچ چیز در قرآن نیست که یک انسان عصر ما را از طریق تعقل و تحقیق به آسمانی بودن این کتاب معتقد گرداند. مبنای اساسی ایده آلیم اسلام بر وجود خدای غیر عادی و بقای روح و رستاخیز و پاداش و مکافات اخروی قرار دارد. ما به ازای دستورهای شارع از تحریم و تحذیر و تشویق و تحریض ، رستاخیز و دادگاه آخرت است. به این ترتیب زبان قرآن و محمد مبتنی بر استدلال و منطق ، حتی تا آن حدی که در قرن ششم میلادی به کار گرفته می شد نیست. محمد حکم می کند که بکن و نکن ، زیرا خدا این طور دوست دارد و بهشت و دوزخ در ازای اعمال تو انتظارت را می کشند. لکن حقیقت این است که نه فقط جاذبه پاداش اخروی بلکه نتایج عادی و دنیوی شریعت اسلام بود که توده های عرب را به خود جذب کرد. اسلام در عصر ظهور خود ایدئولوژی قبایل عرب برای اتحاد و تکامل اجتماعی شد و اولین امپراطوری عرب را بوجود آورد. قبل از اسلام ، اعراب در نقاط مختلف ، حکومت هایی از خود داشتند که مهم ترین آن ها در قسمت های شامات ، صفحات جنوبی بین النهرین و یمن بود. حکومت های کوچک تری نیز در مکه و مدینه وجود داشت. تحولات اجتماعی و اقتصادی شبه جزیره عربستان به جایی رسیده بود که ظهور یک ایدئولوژی به صورت اسلام ظاهر شد و طی مدت نسبتاً کوتاهی حکومتی متمرکز از قبایل بدوی اعراب و نواحی متمدن تر بوجود آورد و آغاز به دست اندازی به اطراف خود کرد. ضعف و انحطاط اجتماعی و سیاسی رژیم های روم و ساسانی از یک طرف و محتوای نسبتاً مرفعی اسلام از طرف دیگر موجب گسترش حکومت اسلامی اعراب شد. به این ترتیب اسلام به عنوان یک مذهب برای قبایل عرب و سپس برای جوامع دیگری که تحت حکومت آن قرار گرفتند نقش معینی را ایفا کرد. این نقش درست همان نقشی بود که دین موسی برای بنی اسرائیل و دین زرتشت برای اقوام پارسی و ایرانی و مسیحیت برای روم و سپس ملل اروپایی بازی کرده بود.

اسلام در طول تاریخ

جنبه های مرفعی اسلام ، مبین تکامل مناسبات اجتماعی و سیاسی اعراب بود. شعارهای مرفعی اسلام باعث شد که ملل و اقوام غیر عرب در رهایی خود از سلطه ی نظام متحجر اجتماعی خود از آن مدد بگیرند و حداقل گسترش آن را تسهیل نمایند. لکن به زودی حاکمیت اسلامی که معنی واقعی آن حاکمیت اعراب بر اقوام غیر عرب بود مثل همیشه موجب اسارت خلق ها و

مبارزات ضدعرب شد. مهاجرت قبایل عرب طی جنگ های توسعه طلبانه که زیر عنوان جهاد انجام می شد باعث گردید که بین النهرین و شمال آفریقا بتدریج « عربی » بشود و با اقوام و خصلت های محلی اعراب مهاجر تلفیق یا ترکیب شوند و جوامع چندقومی بوجود آید و در این جوامع بتدریج زبان عربی جای زبان های محلی را گرفته و خصوصیات قومی غیر عرب تحلیل برود. خیلی زود و کم تر از گذشت یک نسل ، حکومت شرعی اسلام به صورت حکومت خاکی و دنیوی درآمد و امپراطوری اموی و عباسی ، چهره ی کاملاً دنیوی پیدا کرد. از سوی دیگر عقاید و مناسک مذهبی از حالت وحدتی که در آغاز داشت خارج شد. با اعتقادات مذهبی و قومی ملل درهم آمیخت و نحلّه ها و مذاهب و طریقه های مختلف را بوجود آورد.

تشیع:

یکی از نحلّه های تلفیقی ، شیعه گری است که اعتقادات اجتماعی و مذهبی غیراسلامی را با اسلام آمیخته است. مسئله امامت و وراثت در آن و مسئله مهدی نجات دهنده همراه با یک رشته مناسک مذهبی و اعتقادات محلی مذهبی را بوجود آورد که ایدئولوژی طبقات متوسط عصر را در مبارزه با حاکمیت خلفا و تجزیه طلبی را در امپراطوری ظاهر می ساخت. شیعه گری در ایران یک بار در جنبش شعوبی رواج یافت و با تضعیف مرکز خلافت و جدایی عملی از امپراطوری اسلامی رو به خاموشی گذاشت و سپس با قدرت گرفتن امپراطوری عثمانی بار دیگر رو به رشد نهاد و در آغاز جنبش صفویان ، مذهب رسمی ایران شد. شیعه دوازده امامی از اسلام فقط قرآن را پذیرفته و در بسیاری از اعتقادات خود با بقیه مذاهب اسلام اختلاف بنیادی دارد. روایات و حدیث های مجعول که بنا بر مقتضیات جمع آوری شده ، مبانی دیگر شیعه است. اصل بنیادی اجتهاد ، امکان بی حدوحصر را برای اتخاذ شیوه های غیر اصل قرآنی یا اسلامی فراهم آورده است. از نظر فلسفی شیعه گری بر اساس اصالت عقل ارسطویی قرار گرفته و علم کلام شیعه یعنی فرقه فلسفی اعتدالی در مقابل علم کلام تسنن قرار دارد. دستگاه مذهبی شیعه مثل تمام دستگاه های مذهبی در قرون اخیر متحد و مکمل نظام فنودالی بوده و از اصل اجتهاد نه برای مرقی ساختن مذهب بل که برای هرچه بیشتر به خدمت درآوردن مذهب در امر حکومت در جهت استثمار و انقیاد توده های زحمتکش استفاده کرده است. به این ترتیب اشتباه محض است اگر انسانی بخواهد اسلام و تشیع را در حد قرآن و یا چند کتاب شسته رفته مورد بررسی قرار دهد. اسلام در هر جامعه و تشیع در جامعه ما مجموعه ای است از اعتقادات رسمی و غیر رسمی مذهبی و قرآنی ، همراه مناسک و تشریفاتی که در طول تاریخ دگرگونی یافت و به پیش پافتاده ترین مسائل زندگی فردی و اجتماعی گسترش یافته است.

اسلام و استعمار:

همان طور که اشاره شد ، اسلام در دوره های مختلف ، ایدئولوژی اقوام و دولت هایی شده است که اقوام و خلق های دیگر را به عنوان جهاد در راه دین ، دین برتر و برحق به اسارت کشانده است. تهاجم حکومت عربی اسلام در صدر اسلام و سپس امپراطوری اموی و عباسی اولین دوره چنین تهاجمی است. لشکرکشی های محمود غزنوی به هند و سپس حکام مسلمان مغول به هند چهره دیگری از این تهاجم است.

آخرین دوره تهاجم ، لشکرکشی های امپراطوری عثمانی به اروپای جنوب شرقی و بالکان است که چند قرن حاکمیت ترک ها را بر ملل مسیحی مغلوب تحمیل کرد. (اسارت ملل و اقوام غیر ترک مسلمان نیز زیر لوای خلافت اسلامی ترکان عثمانی انجام پذیرفت.) طبیعی است که در مقابل این تهاجم ها ادیان و مذاهب ملل و اقوام اسیر جنبه هایی از مقابله و مقاومت را درمقابل این تهاجم به خود گرفته است. نمونه آن جنبش خرم دینان و فرقه های زندیق و تمایلات زرتشتی ایرانیان است در جنبش شعوبی و مقاومت مذهبی کلیسای مذهبی در سرزمین های تحت حاکمیت عثمانی در اروپا. (جدایی و مقابله ی فرقه ها و مذاهب مختلف مسلمان مثل شیعه و وهابی و غیره نیز نوعی عکس العمل مذهبی در مقابل خلافت استعماری عثمانی است.) به این ترتیب درمی یابیم که اسلام و مذاهب مختلف آن دارای ماهیت طبیعی و درونی ضداستعماری نبوده و تمایلات

تجاوز کارانه در این دین مانند سایر ادیان و مذاهب وجود دارد. مع ذلک در قرون اخیر استعمار غرب ملل و اقوام مسلمان را در موقعیت تازه ای قرار داده است. با توجه به این که کلیه سرزمین های اسلامی از شمال آفریقا گرفته تا اندونزی، سرزمین هایی بوده است که مورد تجاوز استعمار مسیحی غربی قرار گرفته، دین اسلام و دستگاه مذهبی مربوط به آن به حالت تدافعی درآمده و خصلت های ضد استعماری ملل و اقوام استعمارزده این سرزمین ها گاه و بی گاه روی جناح هایی از دستگاه روحانیت اسلامی اثر گذاشته است. بخصوص در یک قرن اخیر، ناسیونالیسم عرب با اسلام درهم آمیخته و زبان و دین واحد ملل مختلفی را به عنوان ملت عرب زیر پرچم ناسیونالیسم ضد استعماری به یکدیگر نزدیک کرده است. در کشور ما نیز در یک صدسال اخیر این تمایلات گاه و بی گاه در دستگاه مذهبی دیده شده است. در عین حال محافل روحانی به عنوان متحد فنودالیزم که خود اغلب دست در دست استعمار داشته اند به مصالح استعماری کمک کرده اند.

با این مقدمات، این اصل را که اسلام دارای ماهیتی کاملاً متفاوت از مسیحیت یا سایر ادیان است رد می کنیم و فقط موقعیت خاص ملل استعمارزده ی مسلمان را علتی می شماریم که جناح هایی از دستگاه روحانی را به جنبش ضد استعماری نزدیک ساخته است. این تمایلات ضد استعماری نه در شریعت محمد و نه در اعتقادات تلفیق شده با آن نهفته است و فقط ناشی از استعمارزدگی ملل و اقوام مسلمان است. چنان چه در ملل استعمارزده غیر مسلمان نیز این تمایلات وجود دارد و مذاهب آنان نیز نقش دوگانه ی خود را بر له و علیه استعمار ایفا می کنند.

اسلام در حال حاضر:

بعضی محافل روشنفکر مذهبی طی چند دهه اخیر از اسلام متجدد و تصفیه شده سخن می گویند. این محافل، مذهب توده عامی را که توسط دستگاه مذهبی اداره می شود را به عنوان اعتقادات خرافاتی غیر اصیل و آلودگی های مضر و مردود شناخته و از اسلام منزله صدر اسلام و اسلام توجیه شده در عصر حاضر سخن می گویند. باید این پدیده را بررسی کرد و شناخت. ادیان و مذاهب گرچه در طول زمان تغییر می یابند و حاشیه و زائده هایی بنا بر مکان و زمان و موقعیت های تاریخی و جغرافیایی به آن ها اضافه می شود، مع ذلک از یک تحجر و دگماتیسم خاص برخوردارند و مبانی و شرایع اصلی هم چنان در کنار دیگر عقاید حفظ می شود، لکن در مقابل این تحجر و سکون، جامعه حرکت می کند و تکامل می یابد و ضرورت های اجتماعی و اقتصادی، تجدیدنظر در مذهب را الزام آور می سازد. مثلاً جنبش «لوتری» و «پروتستان» در دین مسیحیت به خاطر انطباق این دین با جامعه ی در حال دگرگونی که پایان عمر فنودالیزم را آشکار می ساخت، بوده است. مذهب پروتستان مقتضیات جامعه سرمایه داری را از همان آغاز ظهور پیش بینی کرده است و کاتولیسم، این که در مقابل این تجدیدنظرطلبی مقاومت کرده، سرانجام خودش نیز در مقابل این ضرورت ها تاب نیاورده و به قسمتی از اصلاحات تسلیم شده است. روشنفکران جوامع اسلامی در قرن اخیر با آشنایی با مسائل اجتماعی نوین و با تماس با جامعه صنعتی غرب و تحت تاثیر تحولات اجتماعی جامعه های استعمارزده به کهنه بودن اسلام و لزوم انطباق آن با این مقتضیات پی برده اند و جناح هایی از این روشنفکران تمایل به اصلاح و تجدیدنظرطلبی در اسلام را برای حفظ و ادامه ی حیات این دین لازم شمردند و به کوشش هایی در این زمینه دست زدند. این کوشش اصلاح طلبانه در جنبه های زیر ظاهر شده است:

الف - مردود شناختن مبانی و مفاهیم عادی و پیش پا افتاده ای که توده و عوام از قرآن ادراک می کنند و تفسیر آیات و محتوای قرآن به صورت فلسفی و با کمک گرفتن از مکتب های فلسفی متافیزیکی. به این ترتیب زبان قرآن کاملاً زبان تمثیلی می شود که برای خواص معناهایی که برای عوام الناس دارد پیدا می کند و بدین ترتیب فاصله هزار و سیصدسال تکامل جامعه بشری و به عبارت دیگر فاصله ای که بین اعراب بدوی و شبه جزیره عربستان (و نه تمدن این جامعه های قرن ششم میلادی) و مردم قرن اتم وجود دارد پر می شود.

ب - تابوها ، یعنی محرمات اسلام و مقدسات این دین و بخصوص مذهب شیعه با توسل به علوم توجیه می شود. به این ترتیب تحریم « اللحم الخنطیر » ، « المسکرات » ، با پزشکی نوین توجیه شده و فیزیک و شیمی و دیگر علوم تجربی نقش علم کلام قرون وسطایی را در توجیه مذهب ایفا می کنند و به این ترتیب می شود علوم جدید را از این دیدگاه بررسی کرد.

ج - کوشش می شود آیاتی از قرآن بیرون آورده شود که با تمایلات اجتماعی ترقی خواهانه عصر ما انطباق داده شود و در مقابل ده ها و صدها آیه که نظام اجتماعی کهنه را توجیه و تایید کرده است مورد اغماض قرار می گیرند. چنان چه می دانیم قرآن نه فقط روابط فئودالی را مورد تایید قرار داده بل که بردگی را نیز پذیرفته است و براسارت زنان که امری عادی بود صحنه گذاشته است. دین اسلام گرچه نسبت به دوره ی ما قبل خود ، در مقابل قبایل بدوی عرب تمایلاتی متریقی تری نشان داده باشد ولی اصلاح طلبان روشنفکر در این میانه آیه « للزرع و الزارع » را مستمسک قرار داده ، الغا فئودالیسم را با آن مطالعه می کنند. هم چنین است کوشش هایی که در انطباق آیات قرآن با سوسیالیسم به عمل می آید.

علی رغم این کوشش های روشنفکرانه باید دانست که توده مذهبی از این تفسیرها و تعبیرها به دور است. توده مذهبی اسلام و شیعه اثنی عشری ، دستگاه ارتجاع مذهبی را قبول دارد و کوشش های این اصلاح طلبان تاکنون در محیط بسیار کوچکی محدود مانده است. به این ترتیب صرف نظر از این که تعبیرهای تجدیدطلبانه ، خود کوشش عبث در جهت زنده کردن آئینی است که محکوم به فنا و نیستی شده است و با تمایلات ترقی خواهانه بشر معاصر هماهنگی ندارد ، از نظر پذیرفته شدن در جامعه توسط توده های عقب مانده مذهبی نیز محکوم به شکست است. این کوشش ها قادر نیست در سطح جامعه ، مذهب را نو و اصلاح کند. حتی اصلاح طلبان قادر نخواهند بود که تفسیرها و تعبیرهای خود را به توده ی مذهبی عرضه کنند. به این ترتیب این جماعت روشنفکر محکوم به دنباله روی از نحوه تلقی مذهبی عوام بوده و ناچارند سیادت مراجع مذهبی مورد احترام توده ها را در کلیه مسائل مذهبی بپذیرند.

نتیجه این که در بررسی موقعیت مذهب در جامعه نباید مذهب این عده قلیل روشنفکران مورد توجه قرار گیرد ، بل که بر عکس باید آن اسلام و آن شیعه ی دوازده امامی که با تمام موهومات و خرافاتش مورد قبول و به میل توده هاست به رسمیت شناخته شده و همواره تسلط حاکمیت دستگاه ارتجاعی مذهبی روی جریان های مذهبی توده به حساب آید. به این ترتیب مذهب نمی تواند در لباسی که اصلاح طلبان روشنفکر به آن ها می پوشانند از ضربات مهلکی که علوم جدید و ایدئولوژی متریقی به آن وارد می سازد برحذر بماند.

اسلام ، به مثابه ایدئولوژی ، چه تناقضاتی با مارکسیسم - لنینیسم دارد ؟

ما در بحث مقدماتی ، اسلام را به طور مختصر و فشرده معرفی کردیم. برای تحلیل دقیق و مشروح اسلام ، می توان مباحثی را که مورد اشاره قرار گرفت بسط داده و در تشریح علمی این دین و مذاهب آن صدها فاکت را به کار گرفت. اینک مسئله ای که در مقابل ماست این است که معلوم کنیم اسلام و بطور کلی دین می تواند در کنار و یا در تلفیق با مارکسیسم - لنینیسم ، ایدئولوژی یک جهان متریقی قرار بگیرد یا نه ؟

چنان چه می دانیم ناسیونالیسم ایدئولوژی بورژوازی است. در جامعه های استعمارزده ، ناسیونالیسم ضداستعماری ایدئولوژی بورژوازی ملی در مبارزه ضداستعماری است. مذهب نیز در جامعه ی صنعتی و استعمارزده به مثابه وسیله ای در دست بورژوازی به کار می رود. جنبش ملی بر دو پرچم ناسیونالیسم و مذهب توسط بورژوازی رهبری می شود. خرده بورژوازی جامعه ی نیمه مستعمره میزبان دو ایدئولوژی بورژوازی و کارگری است. خرده بورژوازی نحوه ی تلقی خود را بر هر دو باقی می گذارد ولی خود دارای یک ایدئولوژی کاملاً مستقل از دو طبقه متخاصم نیست. قشرهای مختلف خرده بورژوازی بین دو قطب ایدئولوژیک درنوسانند. قشرهای مرفه تر به سوی ایدئولوژی بورژوازی تمایل دارند و قشرهای محروم و ستمکش به ایدئولوژی پرولتاریا متمایل می شوند. با این ها ترکیب ناسیونالیسم و سوسیالیسم با مذهب و سوسیالیسم یا مارکسیسم - لنینیسم و مذهب ، ماهیت ایدئولوژی بورژوازی را تغییر نمی دهند. در جامعه ی صنعتی بورژوایی ، استعمار در گذشته ناسیونال -

سوسیالیسم و سوسیال مسیحی را بوجود آورده است. هر دو پدیده کاملاً ارتجاعی بوده اند ولی در جامعه های استعمارزده سوسیال - ناسیونالیسم (مثل احزاب بعث متحد سوسیالیستی عرب) به مثابه ایدئولوژی بورژوازی ملی و قشرهای تابع آن در مراحل از مبارزه ی ضدامپریالیستی جنبه ی ترقی خواهانه دارد. در کشورهای اسلامی و بخصوص عرب ، اغلب سوسیالیسم ناسیونالیسم رنگی از اسلام نیز دارد و در نتیجه از سوسیالیسم اسلامی و از ناسیونالیسم عرب (ایرانی) به صورت یک ایدئولوژی التقاطی استفاده شده است. مارکسیسم اسلامی به عنوان یک ایدئولوژی ترکیبی پدیده ای تازه است که هنوز به صورت منظم و مدون درنیامده است. در این مرحله از تکامل اجتماعی که بورژوازی ملی به سود بورژوازی کمپرادور تحلیل رفته و نظام فئودالیسم نیز در شرف نابودی است و یک نظام سرمایه داری وابسته جایگزین شده ، در نتیجه مرحله ی انقلاب بورژوادموکراتیک سپری گشته و جنبش ترقی خواهانه ملی فقط می تواند در جهت انقلاب توده ای مبارزات را رهبری کند. در این شرایط توجه اساسی به مبارزه طبقاتی الزام آور است. در شرایط حاضر مبارزه ضدامپریالیستی با منافع طبقاتی توأم گشته و در نتیجه ضروری است که خواسته های طبقات ستم کش در برنامه انقلاب گنجانده شود. در این شرایط است که ناسیونالیسم و مذهب ، سوسیالیسم و حتی مارکسیسم تلفیق می شوند. با این تحلیل ، این ایدئولوژی های تلفیقی نه فقط بخشی از ایدئولوژی پرولتاریا به حساب نمی آیند بل که بر خلاف تصور عده ای ایدئولوژی خرده بورژوازی نیز نمی باشند. این تلفیق ایدئولوژی ، همان ایدئولوژی بورژوازی ملی است که منطبق با اوضاع و احوال روز شده است و این اصل که خرده بورژوازی میزبان آن است مغایر با ماهیت بورژوازی آن نیست. خرده بورژوازی می تواند خصوصیات خود را روی این ایدئولوژی مثل دیگر ایدئولوژی ها از جمله ایدئولوژی طبقه کارگر باقی گذاشته و اثر خود را آشکار سازد.

با توجه به این که مارکسیسم اسلامی پدیده ای نوظهور است و از جانب پیروان آن نیز هنوز به عنوان یک ایدئولوژی توسعه یافته تلقی نمی شود. ما سعی می کنیم با این پدیده تماسی ابتدایی برقرار کنیم. به طور کلی آن چه در مورد اسلام گفته شد در مورد دیگر ادیان نیز صادق است. ما کوشش می کنیم که در بحث خود آن جا که مسئله جنبه ایدئولوژیک دارد اسلام (دین) منزله و متجدد شده مورد قبول معتقدان به مارکسیسم اسلامی را مورد بحث قرار دهیم ، نه اسلام کنکرت (مشخص) توده عقب مانده را.

اسلام و ماتریالیسم دیالکتیک

بنیاد فلسفه مارکسیسم - لنینیسم ، ماتریالیسم دیالکتیک است که تکامل یافته ترین اعتقاد فلسفی انسان در جهان شناسی و معرفت است و بنیاد این معرفت تاریخ و جامعه است. اصل اول ماتریالیسم دیالکتیک ، ماتریالیسم است که به صراحت تاکید می کند که هستی جز ماده و اشکال متنوع آن نیست و هیچ چیز غیر عادی در جهان وجود ندارد. اصل دیگر ماتریالیسم دیالکتیک ، خصوصیت عمومی و اساسی ماده و پدیده های ناشی از آن است و برای وجود داشتن ، نیاز به هیچ عامل غیر عادی ندارد ، بل که شعور و آگاهی نیز امری است مادی . حال اگر خدا یا عامل ماوراء الطبیعه (غیر مادی) را هر قدر ممکن است به مفاهیم فلسفی و متافیزیک آن نزدیک کنیم و از برداشت های عامیانه پرهیز نماییم باز نمی توانیم آن را در چهار چوب ماتریالیسم بگنجانیم. از نظر مذهب خدا عاملی است غیر مادی که ماده بی شعور و بی شکل را خلق کرده و به تحرک در آورده، مذهبی ها ممکن است از تفسیر عقاید خود، به مکتب های مختلف ایده آلیستی گرایش داشته باشند، وحدت وجودی و یاپیرو مکاتب دیگر باشند ولی هر گز نمی توانند ماتریالیست باشند.

مذهبیون معتقدند که هستی ، مخلوق و یا تحت تاثیر عامل غیر مادی ماوراء الطبیعه است و نیز غایب آنرا تعیین کرده و بدین ترتیب خدا علت و غایب هستی است و طبیعت و همه پدیده های آن از جمله جامعه، در جهت مقصود و غایب تعیین شده از جانب خدا برگشت کرده و به این ترتیب تکامل طبیعی دترمینیرم تاریخی و علمی همه ناشی از دو عامل فاعلی و غائی است که در خدا وحدت می یابد. شاید بخواهند ماتریالیسم را ازدیالیتیک جدا کنند و در این صورت با توجه به اصول ماتریالیسم

دیالکتیک معلوم نیست با حذف ماده، این اصول چه محلی از اعراب دارد. دیالکتیک مارکس و انگلس با دیالکتیک هگل اختلاف اساسی دارد، و با تحلیل صحیح، جز رابطه ای صوری، رابطه ای با آن ندارد. مهم ترین اصول این است:

۱- قانون تأثیرات متقابل پدیده های مادی در یکدیگر به طریق وحدت و تضاد - به موجب این اصل همه ی پدیده های مادی ترکیبی از عناصر و نیروهای متضادند و تغییر و دگرگونی خصلت اصلی آن هاست و وحدت پدیده ای است موقتی و نسبی در حالی که پروسه تغییر که با تأثیر متقابل و تضاد تعیین می شود مطلق و همیشگی است.

۲- قانون تبدیل کمیت به کیفیت و بالعکس - به موجب این اصل تغییراتی که در پدیده های مادی وقوع می یابد فقط کمی نیستند. تراکم کمیات بالاخره منجر به کیفیات تازه ای می شود که به صورت یک جهش ظاهر می گردد که در مقایسه با تغییرات تدریجی کمی، ناگهانی به نظر می رسد و کیفیتی که در نتیجه ی جمع شدن تغییرات کمی بوجود می آید به اندازه کیفیت اصلی واقعیت دارد و اما این کیفیت جدید به طور مکانیکی قابل تبدیل و تحلیل به دیگری نیست و نیز فقط محتوای مقدار بیشتری از کیفیت نیست. کیفیت جدید در درون خود رشد کرده و عوامل تازه ای را بوجود آورده است.

۴- قانون نفی - به موجب این اصل رشته تغییرات کمی و ظهور کیفیات پایان ناپذیر است. هر حالت و یا مرحله از پیشرفت و تکامل به مثابه سنتزی است که تضادهایی را که در سنتز قبلی وجود داشت را حل می کند و تضادهای ویژه ی خود را در سطح تازه ای از کیفیات بوجود می آورد. به این ترتیب می بینیم که اصول دیالکتیک صد در صد با ماده کنکرت مربوط بوده و بدون آن معنی و مفهومی ندارد. کسانی که دیالکتیک مارکس را به معنی دیالکتیک هگل تلقی می کنند و از دیالکتیک فقط تز و آنتی تز و سنتز را آن هم در زمینه مقوله های ذهنی می گیرند ممکن است با نفی ماتریالیسم خود را تابع دیالکتیک بدانند. در این صورت باید به آن ها تذکر داد که دیالکتیک آن ها دیالکتیکی ایده آلیستی است.

در این حالت بر تمام پروسه ها، مشیت الهی و به صورت علت غائی حکم می راند و همبستگی ماده و پدیده های مادی و یا حرکت کمی و کیفی و تضاد درونی آن عوامل تعیین کننده پدیده های بعدی نیست. در این صورت، تز و آنتی تز نیست که سنتز را بوجود می آورد. سنتز از قبل تعیین شده و جهان در جهتی که از جانب معمار آن قبلاً در نظر گرفته شده حرکت می کند. دلالتی در دست است که نشان می دهد مذهبی ها حتی نمی توانند مترقی ترین مکتب های ایده آلیستی را بپذیرند. آن ها نمی توانند ایده آلیسم ارسطو، افلاطون، دکارت و هگل را بپذیرند. عامل غیر مادی مذهبی ها یعنی خدا فقط عاملی نیست که در آغاز، جهان را خلق کرده و غایت آن را معلوم نموده باشد، او عاملی است که دائم در جهان فعالیت می کند و قادر است هر پروسه را بنا به تمایل و اراده خود تغییر دهد. اگر چنین نبود پرستش و تقدیس او نه تنها ضرورت نداشت بلکه اعمالی زائد و احمقانه تلقی می شد. اگر خدا به فرض عاملی غیر مادی بود که جهان را خلق کرده و در همان بدو خلقت، قوانین حرکت و تکامل ماده را (مثل اصول دیالکتیک) نیز خلق کرده و غایت جهان را نیز در نهاد قوانین و نوامیس مادی جهان خلق کرده و دیگر هر لحظه در تغییر جهان و پدیده های مهم و پیش پا افتاده ی آن دخالت ندارد، چرا باید او را پرستید و آداب و تشریفات مذهبی را به جا آورد و از او برای موفقیت مدد گرفت؟! چرا پیامبران با ایجاد رابطه با آن (وحی) در دگرگونی های جهان (از طریق دگرگونی جامعه) دخالت می کنند؟ واقعیت این است که مذهبی ها خواه مسلمان و خواه مسیحی، خواه بودایی، اصول دیالکتیک را درک نکرده اند. آن ها نمی دانند که ماتریالیسم دیالکتیک برای جهان و طبیعت، سرنوشت محتوم از قبل تعیین شده و علت غائی قائل نیست.

قوانین دیالکتیک، قوانینی است عینی که از مشاهده حرکات پدیده های مادی به وجود آمده است و تنها همین روابط مادی دیالکتیکی است که پدیده های فعلی را به وجود می آورد و این ها مطالبی است که پایه گذاران ماتریالیسم دیالکتیک و مفسران و شاگردان آن ها به حد کافی روشن کرده اند.

غرض این است که به اقتضای مهم ترین تناقضات این ایدئولوژی تلفیقی اشاره کنیم. با این مقدمات باید مارکسیست های مذهبی بپذیرند که ماتریالیسم دیالکتیک یعنی مبانی فلسفه مارکسیسم - لنینیسم را نمی پذیرند و با آن اختلاف اساسی و حل ناشدنی دارند.

اسلام و ماتریالیسم تاریخی

ماتریالیسم تاریخی کاربرد اصول ماتریالیسم دیالکتیک در زمینه های جامعه و تاریخ تکامل جامعه بشر است. ماتریالیسم تاریخی مبتنی است بر ضرورت و جبر تاریخی. ماتریالیسم تاریخی، تحولات اقتصادی را اساس تحولات اجتماعی می شناسد و معتقد است جامعه دارای دولا یه است:

زیر بنا و روبنا.

زیر بنا شامل دو جنبه است:

الف - نیروهای مادی تولید، یعنی تکنیک و وسایل تولید.

ب - روابط تولیدی، یعنی نظام مالکیت (توزیع و مبادله)

ماتریالیسم تاریخی معتقد است که جامعه بشری از یک صورت غیر طبقاتی که آن را کمون اولیه می نامد به صورت جامعه ی طبقاتی تکامل یافته و این صورت ها عمدتاً بردگی، سرواژ و سرمایه داری است.

جامعه در جهت تکامل خود به جامعه ی غیر طبقاتی عالی به سطح بسیار تکامل یافته تکنیک می رسد که مرحله ی مقدماتی آن سوسیالیسم و مرحله ی نهایی آن کمونیسم است. ماتریالیسم تاریخی تاکید می کند که مبارزه طبقاتی نقش تعیین کننده ای در تکامل جامعه دارد و در تمام زمینه های اجتماعی گرچه ظاهراً اغلب بطور نا آگاه، عمل می کند. در ماتریالیسم تاریخی مذهب بخشی از روبناست. هم چنان که قوانین، دولت ها، هنرها، علوم، فلسفه ها، ایدئولوژی ها و بسیاری پدیده های دیگر عوامل روبنایی هستند. عوامل روبنایی گرچه در زیر بنا اثر متقابل می گذارند، لکن خود تابع تغییرات زیربنایی است. با دگرگونی زیر بنا، روبنا تغییر می کند. بدین ترتیب هر دین و یا مذهب مربوط به روبنای یک مرحله عینی از تکامل جامعه بوده و قطعاً تابع تضاد طبقات است. یعنی ادیان و مذاهب جنبه ی طبقاتی دارند (مثل دیگر عوامل روبنایی)، بطور کلی پدیده ای به نام مذهب نمی تواند خارج از قوانین تکامل جامعه ی بشری وجود یافته و به حیات خود ادامه دهد.

به عبارت دیگر مذهب نیز تابع ماتریالیسم - دیالکتیک است. ولی آیا مذهبی های مارکسیست می توانند این نحوه ی تلقی را بپذیرند؟ آن ها معتقدند که: «مذهب و بخصوص اسلام (و با چه معیاری اسلام از مذاهب یکتاپرست دیگر متمایز می شود؟) خارج از دینامیزم تاریخ عمل می کند. اسلام نه محصول تاریخ، بل که سازنده تاریخ است. پیغمبران و بخصوص محمد رسالت یافته اند که جامعه را بسازند و روابط اجتماعی را دگرگون سازند. محمد و آئین او یک عامل روبنایی از مرحله ی بردگی سرواژ نیست که با دگرگون شدن زیر بنا دگرگون می شود. آئین محمدی ابدی است. فقط باید اصالت آن را حفظ کرد و آن را با دانش جدید تعبیر کرد». نظریات مارکسیست های مذهبی در مورد مذهب و اسلام درست در نقطه مقابل مارکس و مارکسیست ها قرار دارد. آن ها این تناقض را انکار نمی کنند، زیرا اصلاً قابل انکار نیست. پس تکلیف چیست؟ می گویند باید مارکسیسم دست به تحلیل تازه ای از اسلام بزند و جای گاه آن را در ماتریالیسم تاریخی از نو تعیین کند. نظریات مارکس و لنین و دیگران از اسلام درست برخلاف تبیین مذهب، به عنوان یک عامل روبنایی است. از دیدگاه مارکسیسم، اسلام در آغاز ظهور، یک عامل روبنایی از جامعه ی عقب مانده قرن ششم میلادی عربستان و دنیای اطراف آن بود. آن چه را که به عنوان حشو، مذهبی ها می خواهند از آن بزدایند، زائده های طبیعی و ضروری است که برای انطباق خود با جامعه های مختلف معاصر و سپس با جامعه های پیشرفته است. به اعتقاد مارکسیسم، کوشش هایی که از چند دهه پیش برای تجدید اسلام به عمل می آید کوشش هایی است که برای انطباق این مذهب با جامعه ی سرمایه داری و شرایط تازه اجتماعی و اخیراً با خصوصیات ضدامپریالیستی بورژوازی ملی در کشورهای اسلامی به عمل می آید و هدفش این است که

وابستگی طبقاتی اسلام و فئودالیسم را تبدیل به وابستگی سرمایه داری ، و بخصوص بورژوازی ملی کند. در هر حال اسلام یک عامل روبنایی طبقاتی خواهد بود.

ایدئولوژی مارکسیسم اسلامی چه مسائلی را به دنبال می آورد؟

کسانی که رابطه بسیار مهم تئوری با عمل را درک نمی کنند می توانند بدون دغدغه ی خاطر دچار بی بندوباری ایدئولوژیک باشند. این عده فکر می کنند که اعتقادات ایدئولوژیک امری فرعی و بی اهمیت است که گویا بنا بر سنت و عادت باید جایی در جریانات سیاسی به آن اعطا شود. حال آن که مارکسیسم - لنینیسم به عنوان یک عامل بنیادی به خلوص ایدئولوژی خود می اندیشد و به آن اهمیت درجه اول می دهد. بینیم این اهمیت ناشی از چه عواملی است :

- ۱- ایدئولوژی هر جریان سیاسی تابع وابستگی های اجتماعی آن جریان است.
- ۲- خصوصیات هر ایدئولوژی ، نحوه ی خاصی از شناخت و تجزیه و تحلیل جامعه و محیط اجتماعی و سیاسی را بوجود می آورد که در تعیین جزئی ترین مسائل مبارزه اثر می گذارد ، چه رسد به تعیین استراتژی و تاکتیک مبارزه.
- ۳- ایدئولوژی های مختلف ، تربیت های سیاسی و مبارزاتی مختلف را به دنبال دارد. ظرفیت های مختلف مبارزاتی و نحوه ی تلقی های متفاوتی را از دوستان و دشمنان جنبش ظاهر می سازد. بدین ترتیب اهمیت و خلوص و شهرت ایدئولوژی غیر قابل انکار است.

مذهبی های مارکسیست نمی توانند منشا طبقاتی جریان سیاسی خود را نادیده بگیرند و صرف نظر از این که این جریان نیز بخشی از خرده بورژوازی است ، از نظر تولید سیاسی نیز درون جریان سیاسی بورژوازی ملی پرورش یافته و علائق جدی خود را با این جریان قطع نکرده است. برای این مبارزان ، حقانیت و سودمندی اسلام نبوده است که آن ها را وادار به ترکیب مارکسیسم با اسلام نموده بل که برعکس آن ها نیز بنا بر عادت و سابقه ، اغلبشان در خانواده های متعصب مذهبی بوده اند و سپس در جریان سیاسی اجتماعی مذهبی نهضت آزادی یا انجمن اسلامی مهندسان پرورش یافته اند. در یک کلام قبل از هر چیز دیگر مسلمان بوده اند و سپس بنا بر ضرورت های سیاسی ، مارکسیسم را مورد عنایت قرار دادند. در شناخت این جریان سیاسی ما نمی توانیم در نحوه ی جریان یافتن و تکامل و ترکیب این جریان سیاسی بی اعتنا بمانیم. سازمان مجاهدین خلق طی دو سال اخیر بنا بر همه گیر شدن مارکسیسم و شکست ایدئولوژی های ناسیونالیسم و مذهبی بورژوازی ملی در میدان های مهم جنبش ضدامپریالیستی جهان به مارکسیسم روی آورد، بی آن که ایدئولوژی قدیمی خود را که ناسیونالیسم مذهبی است ترک کرده باشد و آن ها بی آن که توجهی به تناقضات تئوریک و عملی این دو ایدئولوژی داشته باشند سعی کرده اند شناخت مارکسیستی از جامعه را اساس کار خود قرار دهند. لکن در این شناخت همواره مذهب دخالت کرده و آنان را از داشتن یک برداشت صریح و قاطع نسبت به مسائل اجتماعی محروم کرده است. در عمل نیز این تردیدها و دوگانگی ها بروز کرده و تحلیل دقیق مراحل رشد و نحوه عمل آنان ، این ضعف را آشکار می سازد. مع ذلک ، مهم تر از همه تاثیر این ایدئولوژی تلفیقی در تعیین استراتژی و تاکتیک از جانب این سازمان است که ما به آن می پردازیم :

مسائل استراتژیکی و تاکتیکی ناشی از ایدئولوژی مارکسیسم اسلامی

- ۱- در مسائل استراتژیک ، مذهبی های مارکسیست سعی می کنند استراتژی و تاکتیک های خود را با معیارهای مارکسیستی تعیین کنند و اسلام را کمتر در آن دخالت دهند. لکن علی رغم این کوشش ، اولین مسئله استراتژیک ، شناخت نیروهای انقلابی جامعه ، یعنی کیفیت مبارزاتی آن ها ، یعنی تعیین نیروهای بالفعل و بالقوه و متناسب با هر مرحله از انقلاب ، متکی شدن به نیروهای بالفعل به خاطر ایجاد اهرمی برای به حرکت درآوردن نیروهای بالقوه است. مذهبی ها در شناخت نیروها و طبقات جامعه ایران ، بخصوص در تعیین موقعیت بورژوازی و قشرهای خرده بورژوازی دچار اشکال اساسی می شوند. در تعیین حد و مرزهای جنبش ملی - ضدامپریالیستی از جنبش کارگری ، دچار مشکلات ابهام انگیزی هستند که نمی توان این مشکلات را حمل بر اندک بودن مطالعه سازمان کرد. این مشکلات خواه به صورت جمعی و خواه به صورت فردی در

کیفیت ایدئولوژی آن‌ها ریشه دارد. آن‌ها نمی‌توانند به این سئوالات با صداقت و صراحت پاسخ گویند که آیا خود را جزئی و بخشی از جنبش کارگری می‌شناسند یا از جنبش ملی؟! دومین مسئله اشتباه روی میزان واقعی نفوذ مذهبی و تعیین نقش آن است بر روی توده‌ها. مذهبی‌ها به نفوذ مذهب پربها داده و تحولات اجتماعی را در تضعیف موقعیت مذهب در جامعه به حساب نمی‌آورند و در نتیجه در تعیین تاکتیک‌های لازم دچار اشتباه می‌شوند. سومین مسئله در نظر نگرفتن امکانات واقعی قشرهای مذهبی در جنبش است. آن‌ها توجه نمی‌کنند که قشرهای مذهبی مثل بازاری‌ها و کسبه شهری در جنبش مسلحانه کمتر از دیگر قشرهای خرده بورژوازی و طبقه کارگر نیروی بالفعل به حساب می‌آیند. بخصوص در مراحل اول درگیری مسلحانه، مذهبی‌ها نه فقط روی امکانات واقعی این قشرها دچار اشتباه هستند، بل که در تعیین تمایلات انقلابی و محافظه کارانه این قشرها نیز دچار اشتباه هستند. این مسئله نیز مشکلات تاکتیکی برای این جنبش ایجاد خواهد کرد. چهارم، تعیین سرنوشت و موقعیت مذهب (حتی به معنی اسلام متجدد) در انقلاب توده‌ای در جامعه‌ی نوین به معنی دموکراسی خلق است. مارکسیسم - لنینیسم به مذهب در جامعه نوین به مثابه بقایای روبنایی جامعه‌های گذشته می‌نگرد که باید طبق برنامه‌ای پی‌گیر از طریق مسالمت از جامعه ریشه کن شود. مذهبی‌ها که اسلام را برای تمام مراحل تکامل جامعه ضروری می‌شمارند قطعاً نمی‌توانند در این مقصود همراهی نشان دهند. آنان ناگزیرند درست در مقابل این مسئله قرار گرفته و در صورت به دست آوردن رهبری انقلاب و تامین حاکمیت برای خود، در جهت گسترش مذهب (مذهب متجدد) بکوشند و ایده آل‌های اسلامی را در جامعه‌ی نوین برپا سازند. آن‌ها حتی ناگزیرند جلوی هرگونه فعالیت غیرمذهبی را سد کنند مگر آن که به دیکتاتوری خلق و دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی این اصل اساسی مارکسیسم - لنینیسم اعتقاد داشته باشند. در واقع پنجمین مشکل در همین اصل مارکسیستی که از جانب لنین مورد تاکید قرار گرفته، قرار دارد. آیا مذهبی‌ها به دیکتاتوری پرولتاریا اعتقاد دارند؟ آیا ایدئولوژی خودشان را از طریق دیکتاتوری در جامعه تعمیم خواهند داد؟ آیا بورژوازی و بخصوص قشرهای میانه و بالای خرده بورژوازی (بازاری‌ها، پیشه‌وران که مذهب در زندگی آن‌ها نقش بیشتری دارد.) را در جامعه‌ی نوین تحلیل خواهند برد؟ البته همه‌ی مسائل در صورتی بروز می‌کند که جنبش انقلابی تحت رهبری این جریانات تلفیقی قرار گیرد و جامعه‌ما سرنوشتی مانند الجزایر، مصر، عراق و اندونزی سوکارنو پیدا کند. ولی به هر حال، مبارزین مذهبی مارکسیست خواستار رهبری و خواستار حاکمیت اند و باید به این پرسش‌ها پاسخ بدهند. این پرسش عملاً در جامعه‌های یادشده داده شده است. خلاصه کلام این است که مذهبی‌های مارکسیست در شناخت جامعه معاصر و تعیین نیروها و اتکا درست به آن‌ها دچار اشتباهند و انقلاب و پیروزی نیز حاکمیت زحمتکشان و طبقه‌ی کارگر را به خطر انداخته، مانع پیروزی انقلاب خواهند شد مگر آن که قدم به قدم و در هر مرحله، تاکتیک‌های خود را تصحیح کرده و از جریان سالم انقلاب پیروی کنند و سرانجام در جانب‌گیری از مارکسیسم یا اسلام با قاطعیت انقلابی عمل کنند و نحوه‌ی تلقی خود را بطور اصولی و اساسی تصحیح کنند.

۲- در مسائل تاکتیکی

تاکتیک این خصوصیات را دارد که تمام برداشت‌های ایدئولوژیک و تمام خصوصیات استراتژی باید در آن شکل گرفته و به مورد اجرا گذارده شود، بنابراین در مسائل تاکتیکی تئوری بیش از هر مورد دیگر به عمل نزدیک می‌شود و در واقع تئوری در خدمت عمل قرار می‌گیرد. حال ببینیم دوستان مذهبی مارکسیست ما در این زمینه اساسی چه می‌گویند و چه می‌کنند. یکی از اصول بنیادی سازمان مجاهدین خلق، عضوگیری از میام افراد مذهبی است. اگر فردی واجد کلیه‌ی صفات مبارزه جویی و سیاسی باشد و فقط معتقد به مذهب نبوده و آئین مذهبی به جای نیلور به درون این سازمان راهی ندارد. روی این اصل تکیه می‌شود و آن را لازمه‌ی تامین وحدت ایدئولوژیک در درون سازمان می‌شناسد. از سوی دیگر نگاهی به ترکیب اجتماعی افراد این سازمان نشان می‌دهد که بیش از هر سازمان سیاسی دیگر با عناصر روشنفکر خرده بورژوا سروکار دارد و

در عین حال حتی خود مذهبی ها نمی توانند منکر شوند که در بین قشر روشنفکر جامعه ی ما مذهب نقش بسیار اندک و استثنایی دارد ، بینیم نتیجه چه می شود ؟

مقدمه ی اول - به دلیل ترکیب اجتماعی افراد این سازمان و دیگر سازمان های انقلابی که مبارزه مسلحانه را در شرایط حاضر پذیرفته اند روشنفکران بالفعل ترین نیروهای انقلاب در مرحله ی فعلی هستند.

مقدمه ی دوم - روشنفکران از انگیزه های مذهبی پیروی نمی کنند و تمایل ناچیزی آن هم در افراد خیلی از این قشر به انجام مراسم و آئین مذهبی وجود دارد.

نتیجه : مجاهدین خلق خود را از قسمت اعظم نیروهای بالفعل جامعه در مرحله فعلی محروم کرده اند و مرز عبورناپذیری بین خود و آن ها کشیده اند.

تمایلات و اعتقادات مذهبی در ترکیب سیاسی و نظامی افراد اثر گذاشته و از شناخت علمی هر موقعیت و به کارگرفتن کلیه عوامل موجود در مکان و زمان جلوگیری کرده است. مذهبی ها از درک خصوصیات دشمن در عمل باز مانده اند و به معیارهای غیر عملی و غیر مارکسیستی متوسل شده اند. اخلاق و آداب و مفاهیم بورژوائی آن در نحوه ی عمل این مبارزات دخالت کرده و به سود دشمن تمام شده است. فATALIZM مذهبی در لحظات حساس جانشین به کار گرفتن تمام امکانات موجود شده و آگاه و ناآگاه به جای اتکا به امکانات ، حتی جزئی ترین آن ها ، به تقدیر و مشیت الهی متوسل شده اند. این حالت بخصوص در مواردی که دشمن در حال غلبه و تسلط بوده است به چشم می خورد.

ارزیابی اشتباه در تعیین نیروهای بالفعل و بالقوه و پربه دادن به تمایلات مذهبی قشرهای محافظه کار جامعه ، موجب شده بورژوازی ثمربخش بودن تاکتیک های مذهبی را تایید کند. این مسئله واجد اهمیت زیادی است و ما به تحلیل مشروح تری از آن می پردازیم. اصولا به کار گرفتن تاکتیک های مذهبی مستلزم اعتقاد به مذهب نیست. به عبارت دیگر ممکن است عناصری غیر مذهبی نیز برای تدارک انقلاب و به حرکت درآوردن توده ها به فکر استفاده از تاکتیک های مذهبی بیفتند ولی باید توضیح داد که در مورد دوستان مذهبی ما ، تاکید روی به کاربرستن تاکتیک های مذهبی با ایدئولوژی و استراتژی آن ها هماهنگی دارد.

اول بینیم تاکتیک های مذهبی چه خصوصیتی دارند و در مرحله فعلی مبارزه به چه صورت هایی می توانند ظاهر شوند. به کارگرفتن احساسات و اعتقادات مذهبی قشرها و طبقات جامعه و تاکید براین احساسات و اعتقادات عمده ترین صفات تاکتیک های مذهبی است. اوج این نحوه عمل، دادن رنگ مذهبی کامل به مبارزه و برافراشتن پرچم مبارزه مذهبی در راه دین برحق و به عبارت ساده تر اعلام جهاد مذهبی بر ضد دشمنان خداست که در حاکمیت اند. در شرایط کنونی تاکتیک های مذهبی به صورت های زیر ظاهر می شوند:

الف - توسل به مراجع مذهبی و استفاده از ارتجاع و نفوذ رسمی آن.

ب - اتکا به نص قرآن و نهج البلاغه و دیگر کتب مذهبی برای توجیه حقانیت مبارزه با دستگاه حاکمه.

ج - تحریک احساسات مردم در روزهای سوگواری (مذهبی) و استفاده از منبر و مسجد در این روزها ، به طور کلی استفاده از مجامع مذهبی در تحریک احساسات محافظه کارانه توده ها در مسائلی که با مذهب تضاد دارد و به عنوان هتک حرمت مذهب و اصول و فروع آن به شمار می رود. مثل تحریم مشروبات الکلی ، تخطئه سینما و موزیک و پاره ای مظاهر تمدن غرب که در جامعه رایج شده ، مبارزه با لخت شدن زن ها به عنوان مدفرنگی در قبال چادر و چاقچور ، مخالفت با عکس ها و تصاویر جنسی و از این قبیل و بسیاری چیزهای دیگر . در این موارد مذهبی ها روی زیان های اجتماعی این مفاسد دست نمی گذارند و حداقل در بین توده ها و عوام الناس صرفا به مغایرت و منافات این پدیده ها با مذهب تاکید می کنند.

ه - تشویق و تخدیر مذهبی های قشری و متعصب و میدان دادن به خشکه مقدسی ، به عبارت دیگر در حالی که مذهبی های مارکسیست در محافل خاص روی تجدید سازمان مذهب و ترقی آن گفتگو می کنند در بین توده ها از کلیه ی خصوصیات ارتجاعی و محافظه کارانه مذهب حمایت کرده و به آن دامن می زنند.

با تعمق و غور بیشتر می توان فهرست مفصل تری از تاکتیک های مذهبی ارائه داد. توضیحی که در این جا لازم است داده شود این است که این تاکتیک ها در مبارزه مسلحانه به طریق مخصوص به خود و اغلب با ترکیبی از مبارزه مسلحانه و مبارزه سیاسی به مورد اجرا گذاشته می شود. حال بینیم چه معیارهایی برای تشخیص میزان تمایلات مذهبی مردم در جامعه خود در دست داریم و استفاده عملی از این تمایلات در جهت جنبش تا چه حد است ؟ دو پروسه را به عنوان فاکت تشریح می کنیم :

الف - حزب توده ، سی سال قبل با روش هایی که گاه ضدمذهبی بود پا به میدان مبارزه سیاسی گذاشت. چنان چه می دانیم این حزب طی دوره دوازده ساله ی ۲۰ - ۳۲ اشتباهات فاجعه آمیزی مرتکب شد که هر کدام برای رمیدن توده ها از آن کافی بود. در برابر حزب توده دستگاه حاکمه موکدا از تاکتیک های مذهبی استفاده کرد و از نقطه ضعف های حزب توده که ناشی از عدم درک انترناسیونالیسم و داشتن رابطه غیراصولی با اتحادشوروی بود برای تحریک احساسات مذهبی و ناسیونالیستی توده ها استفاده می کرد. دیری نکشید که جبهه ملی به عنوان یک رقیب نیرومند وارد میدان شد و چنان چه می دانیم جبهه ملی نیز از تاکتیک های مذهبی سود جست. خوب می بینیم توده ها به این تاکتیک ها چگونه پاسخ گفتند. علی رغم اشتباهات فاجعه آمیز حزب توده ، این حزب در بین قشرهای روشنفکر ، خرده بورژوازی و در بین زحمتکشان دارای چند ده هزار عضو و چند صد هزار طرفدار پروپاقرص بود و حال آن که جامعه ایران در بیست سال اخیر و بخصوص ده سال اخیر با گسترش نظام سرمایه داری وابسته و تحلیل رفتن فئودالیسم و گسترش تمدن شهری و نفوذ تمدن غرب با توسعه ی سریع تعلیم و تربیت جدید ، تمایلات مذهبی به میزان چشم گیری نه فقط در شهرها بل که در روستاها نیز روبه کاهش گذاشته است. پرسش این است که آیا در شرایط حاضر توده های میلیونی از جنبش که اشتباهاتی چنین فاجعه آمیز مرتکب شده حمایت نخواهند کرد ؟

تحلیل پروسه مورد بحث نشان می دهد که در جامعه ما نیز مانند همه ی اجتماعات بشری معاصر ، توده ها از منافع و مصالح اقتصادی پیروی می کنند و مذهب تنها در مقاطعی می تواند در مبارزه ی آن ها موضعی گرفته باشد.

ب - واقعه ۱۵ خرداد و تمایلات مساعد و هم دردی مردم با خمینی و مذهبیون تابع او در واقع همین اصل اخیرالذکر را تایید می کند.

خمینی به سرعت از گمنامی به شهرت رسید و هم دردی توده ها را برانگیخت. زیرا صراحتا با حکومت مخالفت ورزیده بود. مردم در پانزده خرداد نه به خاطر دین بل به خاطر حفظ و تامین حقوق خود به میدان آمدند. نبود یک رهبری شایسته ، در واقع خلا رهبری سیاسی ، به خمینی و گروه های مذهبی امکان داد که از فرصت استفاده کنند و رهبری جریان را به دست گیرند. نه تنها در حال حاضر عناصر غیرمذهبی و حتی ضدمذهبی ، نیروهای بالفعل جنبش اند بلکه در آخرین مراحل جنگ توده های میلیونی نیز درمبارزه نیازی به اعمال تاکتیک های مذهبی وجود ندارد. چنان چه انقلابی های توده ای دیگر جوامع نیز نیازی بدان نداشتند.

اما ممکن است کسانی بگویند که : ولو تاثیر مذهب اندک نیز باشد از همین تاثیر اندک نباید گذشت و توسل به تاکتیک های مذهبی را باید مجاز شمرد. ما اینک به زیان های ناشی از تاکتیک های مذهبی می پردازیم :

الف - با توجه به این که مذهب توده ها ، مذهبی است سطحی و خرافی که تحت تاثیر دستگاه مذهبی است ، روحانیون و بخصوص کاست عالی رتبه مذهبی روی تمایلات آن ها اثر می گذارند. مذهب متجدد شده مذهبی های مارکسیست در توده ها نفوذ ندارد و توده های عقب مانده را از حیث مرجعیت ، سندیت مذهبی محافل ارتجاعی و محافظه کارا معتبر می شناسد نه روشنفکران تجددطلب در مذهب را. از سوی دیگر مذهبی های مارکسیست نظرا و عملا به مذهب اعتبار بخشیده اند و زیر

لوای آن عمل کرده اند. این تابعیت از مذهب یک حق و توی خردکننده به مراجع مذهبی می دهد که هرگاه این جماعت را تکفیر کنند در رابطه آنان با توده های مذهبی یعنی کسانی را که با انگیزه های مذهبی می خواستند به دنبال بکشاند اثر قاطع می گذارد. به عبارت دیگر شیشه عمر مذهبی ها در دست مراجع عالی مذهبی قرار می گیرد و هر جا که انقلاب با مصالح آنان مطابقت نکند این شیشه را بر زمین خواهند زد. چه زمانی این مراجع مرتجع و حداقل محافظه کار این شمشیر دموکلس را فرود خواهند آورد؟ آیا چنان چه مذهبی های مارکسیست تکفیر شوند ، توده ها از پی آن ها خواهند آمد ؟ با زحمت و صرف انرژی زیاد توده های غیرمذهبی یا توده هایی که انگیزه ی مبارزه شان مذهب نیست ، یعنی همان کسانی که در اول بحث به آن ها اشاره شد از پی آن ها خواهند آمد ؟ البته نه با تاکتیک های مذهبی . از هم اکنون وحشت تکفیر در سیمای سازمان مجاهدین خلق دیده می شود و آن ها را برخلاف مصالح فوق سازمانی یعنی برخلاف مصالح جنبش انقلابی به تک روی و محافظه کاری افراد می خواند. از سوی دیگر اگر چنین تکفیری اعلام شود عناصر و افراد این جنبش مذهبی مارکسیست در درون سازمان ویا پیرامون آن چه خواهند کرد؟ آیا در این صورت مذهب باز یک عامل تقویت کننده ی وحدت ایدئولوژیک در بین آن ها به حساب خواهد آمد؟ قطعاً نه. دوستان مذهبی ناگزیرند خصلت های انقلابی جنبش خود را در حد تمایلات عالیه ی مراجع محافظه کار نگهدارند. آن ها از هم اکنون از این که در دادگاه ها رسماً از مارکسیسم دفاع شده دچار نگرانی شده اند و این نگرانی محق نیز هست.

ب - در به کار گرفتن تاکتیک های مذهبی ، دستگاه حاکم ، بر مذهبی های مخالف خود برتری دارد و حداقل پایگاه مادی دارد. دستگاه حاکمه همواره آماده است که با مرتجع ترین محافل مذهبی متحد شود ، بخصوص پس از سرکوبی این محافل و تامین تسلط خود بر آن ها و با تضعیف آن ها ، این محافل آماده اند تا با اندک گوشه چشمی به خدمت سبانه دستگاه درآیند و از آن جا که در مقابل مرتجعین مذهبی ، اکثریتی محافظه کار وضدانقلابی قرار دارند ، جنبش مذهبی مارکسیستی می تواند از حمایت جناح انقلابی موثری برخوردار گردد. فراموش نباید کرد که زمینه تاکتیک های مذهبی ، عقب مانده ترین توده ها هستند و در دست داشتن تربیون های مذهبی و امکانات عظیم و رسمی و دولتی در خنثی کردن تمایلات این عقب مانده ترین توده ها به مراتب موثرتر است تا اقدامات محدود دوستان مذهبی ما در مقابل حرکت دستگاه حاکمه و محافل مذهبی. کمونیست ها همواره به پرده دری و افشاگری مراجع عالی مذهبی پرداخته و با بی اعتبار ساختن آن ها به عنوان عناصر ضدانقلاب و متحد استثمار و ارتجاع از خود دفاع کرده اند. این واقعیت ها همراه صداقت انقلابی پادزهر موثری در خنثی کردن کوشش های ارتجاعی محافل مرتجع مذهبی است. ولی آیا دوستان مذهبی ما توانایی به کاربردن این تاکتیک متقابل را دارند ؟ آیا می توانند صدوهشتاد درجه گردش کرده ، مراجع عالی تشیع را مفتضح کنند ؟ در این توانایی به حق تردید داریم.

ج - به کار گرفتن تاکتیک های مذهبی مانع رشد خصلت های انقلابی و ترقی خواهانه توده ها در جریان مبارزه و انقلاب می شود در حالی که عناصر روشنفکر و پیشرو مذهبی دچار مشیت و تقدیر الهی باشند از توده های عقب مانده چه توقعی باید داشت ؟ آیا تقویت این روحیه در توده ها به سود انقلاب است؟ آیا نباید در رهایی توده ها از اعتقادات مسموم کننده مذهبی که در تاثیر منفی آن دوستان مذهبی ما هم عقیده اند کوشش کرد ؟

ما در مقابل تاکتیک های مذهبی ضدانقلاب چه باید بکنیم؟

ما کوشش خواهیم کرد احساسات مذهبی توده را جریحه دار نکنیم. به عبارت دیگر در مبارزه با مذهب دچار چپ روی نشویم و کار فردا را در برنامه خود قرار نخواهیم داد. ما حتی به احساسات مذهبی توده احترام می گذاریم و به آن به کلی بی اعتنا نخواهیم بود و بی آن که براستی ضروری هم باشد دست به تظاهر ضد مذهبی نخواهیم زد. سعی خواهیم کرد مراجع مرتجع مذهبی را در انظار توده ها بی اعتبار سازیم تا ضربه هایی که بر ما وارد خواهند آورد هرچه کمتر اثر داشته باشد. ما می دانیم که مخالفت خاموش و گاه پرسروصدای مذهبی ، اکثراً از انگیزه های قشری و ارتجاعی سرچشمه گرفته و مبارزات سیاسی محافظه کارانه مراجع مترقی و مذهبی در دستگاه مذهبی در اقلیت است. ما بارها شاهد همکاری و اتحاد صمیمانه

ارتجاع سیاسی و مذهبی بوده ایم و در این زمینه دچار ساده لوحی و خوش باوری نخواهیم شد. ما هیچ گاه به سندیت و اعتبار دستگاهی که دیر یا زود در مقابل انقلاب قرار خواهد گرفت ولو به عنوان تاکتیک کمک نخواهیم کرد. ولی مادامی که این مراجع در مقابل دستگاه حاکمه قرار دارند و علیه ما وارد عمل نشده اند از هماهنگی با آن ها ابایی نخواهیم داشت.

تکلیف ما با دوستان مذهبی مارکسیست چیست؟

این جریان و این سازمان را دوست خود می دانیم، زیرا در شرایط فعلی با آن بطور کلی وحدت تاکتیکی و تا حدی وحدت استراتژیک داریم. تضعیف موقعیت این جریان را در شرایط امروز تضعیف جنبش به حساب می آوریم و از آن پرهیز می کنیم و در عین حال در قبال این جریان مثبت و متری در شرایط حاضر احساس مسئولیت می کنیم. احساس مسئولیتی که با مصالح جنبش مسلحانه ارتباط دارد. پس خود را موظف می دانیم در جریان عمل و طی مراحل مبارزه در سطح معینی به تصحیح و تبدیل ایدئولوژی این جریان کمک کرده و از آن ها بخواهیم ایدئولوژی خود را با مارکسیسم اصیل و انقلابی نزدیک ساخته و از ضرورت عمل پیروی کنند. در عین حال لازم می دانیم که کادرهای مبارزه مسلحانه، بخصوص کمونیست ها نسبت به این پدیده آگاهی داشته باشند و هشیاری مارکسیستی - لنینیستی خود را در قبال آن حفظ کنند. ما ناگزیریم علی رغم همکاری و تمایلات دوستانه نسبت به مذهبی های مارکسیست نقطه نظرهای مارکسیستی اصیل را در قبال نظرات آن ها به کادرهای خود تعلیم دهیم. ولی در شرایط حاضر از تبلیغ این تعلیمات باید با احساس مسئولیت جدی جلوگیری کنیم، زیرا در مرحله فعلی، جنبش مسلحانه را از مبرم ترین وظایف بازداشته موجب تضعیف آن خواهد شد. با این توضیحات، هدف از تنظیم این مقاله بر کسی پوشیده نخواهد ماند. ممکن است رفقای ما سؤال کنند که واقعا چقدر امیدواری داریم که دوستان مذهبی ما در عمل راه را از چاه تشخیص داده و روش ها و مبانی خود را اصلاح کنند؟ پاسخ ما این است که بسا ضرورت عمل و اعتقاد جدی به ادامه مبارزه انقلابی، دوستان ما و عده کثیری از آنان را به سوی یک ایدئولوژی سالم رهنمون گردد. تردیدی نیست که عده ای مارکسیست خواهند شد. ما شواهدی داریم که ضرورت مبارزه و نیاز به درک درست شرایط، نیروهای مبارز را به سوی مارکسیسم - لنینیسم اصیل کانالیزه می کند. نمونه زنده آن جنبش کاسترو در کوبا است که عناصر آغازکننده آن از جمله خود کاسترو در آغاز انقلاب مارکسیست - لنینیست نبودند و در جریان انقلاب ضرورتا مارکسیسم را پذیرفته و به کار بستند. آیا همین ضرورت نیست که دوستان مذهبی ما را به سوی مارکسیسم - لنینیسم کشانده است؟ این تاکید به این خاطر است که کسانی که به این مقاله دست می یابند در عمل نقض غرض نکرده، به جای تحکیم مبانی جنبش انقلابی به تضعیف آن نپردازند. همان طوری که قبلا نیز تذکر داده شد این مقاله تماس ابتدایی با مارکسیسم و مذهب است و در شرایط حاضر به مثابه هشدار به کادرهای کمونیست جنبش مسلحانه و به منزله تذکری به مبارزان مذهبی سازمان مجاهدین خلق خواهد بود.